

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 11, Winter 2021-2022, 289-310
Doi: 10.30465/CRTLS.2020.23490.1467

A Critical Analysis on the Book
The Fundamental Transformation of Greek Philosophy in
Dealing with the Way of Islamic Thought

Abbas Ali Mansouri*

Abstract

One of the important issues in the field of Islamic philosophy is the relation between this philosophy and Greek philosophy. The main focus of the book's discussions is to study this issue. This article is intended to introduce and critique this book. In this regard, we first tried to clarify the content of the book and the main claim of the author. Finally, in the critique, we first briefly reviewed the strengths and attributes of the book and the critique of the book's form, then we entered in more detail about the book's analytical critique. The most important critique of the book is the inadequacy of the evidence and the lack of attention to the rival's arguments. According to the subject matter of the book and its scholarly methodology, it is suggested that higher education institutions consider this book as a text of educational assistance in the PhD degree in Islamic philosophy and comparative philosophy.

Keywords: Islamic Philosophy, Greek Philosophy, Tim, God, Abdul Javad Falatury.

* Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy, Razi University, Kermanshah, Iran,
a.mansouri@razi.ac.ir

Date received: 09/09/2021, Date of acceptance: 25/12/2021



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تحلیل و نقد کتاب دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی

عباسعلی منصوری*

چکیده

یکی از مسائل مهم در حوزه چپستی فلسفه اسلامی، نسبتی است که این فلسفه با فلسفه یونانی دارد. محور اصلی مباحث کتابی که این نوشتار در صدد معرفی و نقد آن است، بررسی مسئله مذکور است. در این راستا با توجه به بدیع بودن موضوع و مدعاهای کتاب و دشوار بودن سبک نویسنده، سعی شده است ابتدا خط سیر و محتوا و مدعای اصلی نویسنده روشن شود و در نهایت در قسمت نقد، ابتدا به صورت اجمالی به نقاط قوت و ویژگی‌های مثبت کتاب و نقد شکلی کتاب پرداخته شده سپس به صورت تفصیلی وارد نقد تحلیلی کتاب شده ایم. شاید بتوان گفت مهمترین نقص کتاب علاوه بر تمرکز بر اندیشه قرآنی به جای فلسفه اسلامی، ناکافی بودن ادله نویسنده و عدم توجه کافی به ادله رقیب است که سعی شده در قسمت نقد محتوایی مصادیق متعدد این نقص به تفصیل نشان داده شود. با وجود نقدهای وارده بر کتاب، موضوع کتاب و روش شناسی محققانه و استنباط‌ها و خوانش‌های متفاوت آن از متون فلسفه اسلامی به لحاظ کیفی آن قدر جذاب و قابل قبول است که پیشنهاد می‌شود مراکز آموزش عالی این کتاب را به عنوان متن کمک آموزشی در مقطع دکتری فلسفه اسلامی و فلسفه تطبیقی لحاظ کنند.

کلیدواژه‌ها: ماهیت فلسفه اسلامی، فلسفه یونانی، عبد الجواد فلاطوری، مبدأ عالم، زمان، اندیشه قرآنی.

* استادیار گروه الهیات (گرایش فلسفه و حکمت اسلامی)، دانشکده ادبیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه،
ایران، a.mansouri@razi.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه: چرایی اهمیت کتاب

هنگامی که درباره چیستی و ماهیت فلسفه اسلامی و نسبت آن با اسلام و فلسفه یونانی بحث می‌شود، معمولاً سه نقد یا به بیان بهتر سه پیش‌داوری و مواجهه غیر همدلانه مطرح می‌شود: الف) اینکه فلسفه اسلامی همان فلسفه یونانی است با این تفاوت که از سمت راست نوشته می‌شود ب) اینکه فلسفه اسلامی با این رشد تمام شده است. ج) این که فلسفه اسلامی در واقع کلام است نه فلسفه (مرحبا، ۱۳۸۷، ص ۲۴۲-۲۵۰ و عبودیت، ۱۳۸۲، ص ۱۵-۲۱)

کتاب حاضر پژوهشی محققانه در نقد ادعای اول است اما آنچه که اهمیت این کتاب را آشکار می‌کند صرف رد ادعای مذکور نیست. زیرا این ادعا معمولاً توسط طرفداران و دوست‌داران فلسفه اسلامی رد می‌شود. بلکه اهمیت کتاب از این جهت است که نویسنده تلاش می‌کند با یک روش شناسی موفق و بهره‌گیری از فنون زبان‌شناسی اختلاف‌های بنیادی فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی را در قالب مصادیق و مسائل مشخص و عینی نشان دهد. یعنی نویسنده تلاش می‌کند که نشان دهد چگونه تلقی این دو مکتب از مفاهیم بنیادین (مانند: مبدا عالم، نحوه پدید آمدن موجودات از مبدا، زمان، حرکت، نحوه حصول معرفت برای انسان و.....) متفاوت است. در حالی که دیگران وقتی می‌خواهند این دگرگونی را نشان دهند، غالباً سعی می‌کنند توسعه کمی مسائل در فلسفه اسلامی نسبت به فلسفه یونانی را نشان دهند.

این کتاب از دو جهت دیگر یک اثر مهم در حوزه فلسفه اسلامی است: ۱. روش‌شناسی کتاب: نویسنده کتاب با سه اندوخته مطالعات وسیع در حوزه فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی، تسلط به فنون زبان‌شناسی و تربیت در مراکز دانشگاهی غرب؛ مباحث را به‌گونه‌ای صبورانه، منسجم، برنامه‌ریزی شده و خالی از مباحث حاشیه‌ای طرح می‌کند که از این جهت یادآور نوشته‌های موفق مستشرقین مشهور در حوزه مطالعات اسلامی است و خواننده کتاب حتی اگر با خط سیر و مدعای اصلی کتاب همدل نباشد، از روش‌شناسی محققانه نویسنده بهره‌مند خواهد شد. ۲- آموزش نحوه مواجهه با میراث فلسفی: نویسنده در این کتاب بیشتر از اینکه در صدد خواندن متون فلسفه اسلامی باشد در صدد خوانش آنهاست. یعنی به هیچ وجه خواننده احساس نمی‌کند که این کتاب شرح یا تعلیقه‌گونه‌ای بر آثار یا دیدگاه‌های فلاسفه مسلمان است بلکه برعکس

احساس می کند که نویسنده فیلسوفانه در مسائل مشارکت نموده و به اصطلاح سعی می کند متون فلسفی را به سخن در آورد و زوایای پنهان آنها را روشن سازد.

به نظر می رسد موفقیت کتاب در دو جهت اخیر به اندازه ای هست که بتوان پیشنهاد نمود که مراکز آموزش عالی این کتاب را به عنوان متن کمک آموزشی در مقطع دکتری فلسفه اسلامی و فلسفه تطبیقی لحاظ کنند.

اما از آنجایی که هدف ما در این نوشتار بیشتر مشخص کردن سیر مباحث کتاب و نقد و تحلیل مدعاهای محوری آن است، لذا به تفصیل وارد معرفی فصل های کتاب نخواهیم شد. ضمن اینکه همچنان که اشاره شد اهمیت این کتاب منحصر در محتوا و مدعاهای آن نیست بلکه روش مواجهه نویسنده کتاب با متون فلسفه اسلامی و شیوه های استنباط او از این متون نقطه قوت دیگر این کتاب است که آشنایی و بهره مندی از این روش جز از طریق مطالعه صبورانه کتاب میسر نیست و از این جهت هیچگاه تلخیص و گزارش کتاب هرچند موفق هم باشد نمی توان جای مواجهه مستقیم با اصل کتاب را بگیرد.

۲. معرفی کلی اثر و فصل های آن

کتاب «دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی» تالیف مرحوم دکتر عبدالجواد فلاطوری است که با ترجمه آقای سید محمدباقر تلغری زاده در سال ۱۳۹۴ و در ۱۰۰۰ نسخه توسط مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و با همکاری انتشارات امیرکبیر منتشر شده است. حجم کتاب ۳۹۹ صفحه است که ۲۷ صفحه آن نمایه و کتاب نامه است

همچنان که مترجم محترم کتاب در پیشگفتار کتاب متذکر شده اند این کتاب در اصل رساله ای است که مرحوم دکتر عبدالجواد فلاطوری آن را در سال ۱۹۷۳ میلادی (برابر با ۱۳۵۴ هجری شمسی) به زبان آلمانی برای احراز مقام استادی تسلیم دانشکده فلسفه دانشگاه کلن آلمان نموده است. عنوان آلمانی کتاب چنین است: (*Die Umdeutung der griechischen Philosophie durch das islamische Denken*) این کتاب ابتدا به زبان آلمانی در انتشارات کونیگزهاوزن و نویمان که از جمله انتشارات معتبر و شناخته شده می باشد، منتشر شده و مترجم همچنان که در قسمت سپاسگزاری کتاب اشاره نموده است اجازه

ترجمه کتاب را از خانواده مرحوم فلاطوری اخذ کرده و ترجمه را از روی نسخه کپی کتاب انجام داده است.

کتاب مشتمل بر یک مقدمه، چهار فصل و یک مؤخره به شرح زیر است:

مقدمه: نویسنده در مقدمه مدعاها و پرسش‌های بدیع و تامل‌برانگیزی را طرح می‌کند که می‌تواند به پژوهشگران فلسفه اسلامی سرنخ‌های خوبی در خوانش متون فلسفی بدهد. اما در عین حال خواننده کتاب احساس می‌کند نویسنده در این مقدمه به اجمال سخن گفته و حق مطالب را چنان که باید ادا نکرده است. مرحوم فلاطوری در این مقدمه ابتدا گزارشی اجمالی از نحوه ورود فلسفه یونان به عالم اسلام و سرچشمه‌های مختلف فلسفه اسلامی را ارائه می‌کند. سپس برخی پژوهش‌های مستشرقان و این دیدگاه که فلسفه اسلامی را یک فلسفه التقاطی بدون مبنا و سیر آگاهانه و یا در حالت خوش‌بینانه یک تفسیر از فلسفه نوافلاطونی می‌داند را رد می‌کند و برای رد این مدعا سعی می‌کند که نشان دهد که چگونه دیدگاه ابن سینا و فارابی در مورد نحوه پدید آمدن جهان از مبدأ با دیدگاه نوافلاطونی تعارض دارد و به این منظور یک بحث مفصل و زبان‌شناسانه در مورد مفاهیم «ابداع»، «فیض»، «تجلی»، «انبجاس»، «صدور» و «خلق» طرح می‌کند که بسیار تامل‌برانگیز و از حیث گستره تحقیق حیرت‌انگیز است.

فصل اول: نویسنده در این فصل با عنوان «خطوط اساسی ساختار اندیشه یونانی و تفاوت آن با شاکله اندیشه قرآنی» سه بحث اصلی را طرح و پیگیری نموده است که عبارتند از: ۱- بحث در باب مهمترین مولفه‌های ساختار اندیشه یونانی ۲- بحث در باب شاکله اندیشه قرآنی در مقابل ساختار اندیشه یونانی ۳- جایگاه بحث زمان در ساختار اندیشه یونانی و چرایی اهمیت بحث زمان برای فهم ساختار اندیشه یونانی

فصل دوم: نویسنده در این فصل با عنوان «تلقی قرآن از زمان» به بررسی تلقی قرآن از مفهوم زمان و تفاوت‌های آن با تلقی اندیشه یونانی از این مفهوم پرداخته است. مباحث این فصل هم به لحاظ محتوا و هم به لحاظ شیوه مواجهه نویسنده با قرآن بسیار قابل استفاده است

فصل سوم: نویسنده در این فصل با عنوان «تلقی از واقعیت متناسب با تلقی قرآن از زمان» ابتدا به بحث در باب تلقی قرآن از مفهوم مبدا نخستین عالم می‌پردازد و سپس به بحث در باب مفهوم حرکت و پیدایش در ساختار اندیشه قرآنی می‌پردازد. سپس بحث را

با تحلیل مفهوم «کون» به عنوان یک مفهوم قرآنی و تفاوت آن با مفهوم پیدایش و وجود در اندیشه یونانی ادامه می دهد و در انتهای فصل با انتخاب یک عنوان جذاب «درباره امکان وجود فلسفه ای بر شالوده قرآنی» سعی می کند به این پرسش پاسخ دهد که آیا این امکان وجود دارد که بر اساس درکی که قرآنی از کون و واقعیت دارد، از سه موضوع اصلی فلسفه اولی (یعنی پرسش از موجود به ما هوموجود، پرسش از لواحق وجود، پرسش از علل نخستین موجود به ما هوموجود) پرسش نمود یا اینکه با توجه فقدان مفهوم وجود- با ویژگی هایی که برخاسته از اندیشه یونانی است- در اندیشه قرآنی باید از اساس طرح چنین پرسش های را اشتباه دانست؟

فصل چهارم: نویسنده در این فصل با عنوان «شناخت واقعیت بر اساس قرآن» به طور مفصل به بحث در باب تلقی قرآن از ماهیت «علم» و کیفیت حصول آن پرداخته و سعی می کند که نقاط اختلاف فلسفه اسلامی و اندیشه قرآنی با اندیشه یونانی در مساله علم را نشان دهد.

در قسمت موخره، نویسنده سعی می کند که چگونگی تاثیر اندیشه قرآنی بر اندیشه یونانی را در قالب چند مصداق (یعنی: زمان و حرکت و بحث حدود و قدم) نشان دهد. او ضمن تصریح به این مطلب که این تلاش در واقع در حکم آغاز راه است نه یک تحقیق تام و تمام، متذکر می شود که هدف او این است که نشان دهد در این مصداق هسته اصلی مسائل دگرگون شده و علل این دگرگونی را نشان دهد.

۳. آشنایی با مرحوم عبدالجواد فلاطوری

عبدالجواد فلاطوری (۱۳۷۵-۱۳۰۴ ش) فیلسوف، فقیه و اندیشمند ایرانی است که متاسفانه بسیاری از محققان و متخصصان جوان در حوزه های فلسفه و علوم دینی شناختی از شخصیت علمی و آثار او ندارند. فلاطوری پس از تحصیل در حوزه علمیه اصفهان، مشهد و تهران (و شاگردی در محضر بزرگانی هم چون میرزا هاشم قزوینی، میرزا محمدتقی ادیب نیشابوری، علامه محمد تقی آملی، میرزا مهدی آشتیانی و میرزا محمد علی شاه آبادی) و اخذ درجه لیسانس فلسفه از دانشگاه تهران به آلمان رفت و در دانشگاه کلن به او درجه پرفسوری عطا شد. او بنیان گذار کتابخانه شیعی در دانشگاه کلن آلمان و نیز آکادمی علوم اسلامی در این کشور است. فلاطوری با اقدام به اصلاح محتوای اسلامی کتاب های

درسی مدارس آلمان و چند کشور اروپایی دیگر، تلاش کرد نگرش اروپایی معاصر به اسلام را تغییر دهد.

مرحوم فلاطوری فردی بسیار پرکاری بوده به گونه ای که آقای محمد نوری در کتاب زندگی نامه مرحوم فلاطوری که به همت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی چاپ شده است اسم ۱۵۰ اثر از وی (اعم از کتاب، ترجمه مقاله و مصاحبه) را همراه با شناسنامه آنها ذکر می کند. و نویسنده با ذکر سند تصریح می کند که « هرچند زمینه اصلی مطالعات مرحوم فلاطوری فلسفه بوده است اما اشراف و توانایی او در فقه نیز به اندازه ای بوده که از آقا محمدرضا کلباسی درجه اجتهاد و اجازه نقل روایت را کسب می کند». (قنبری، ۱۳۸۶: ۱۵۱-۱۶۰)

برای آشنایی بیشتر با شخصیت، کارنامه و اندیشه های ایشان شاید بهترین منبع همان کتاب انجمن آثار و مفاخر فرهنگی « زندگی نامه عبدالجواد فلاطوری» است که مشتمل بر زندگی نامه خود نوشت ایشان، برخی از مقالات مشهور وی و معرفی آثار اوست.

۱.۳ محتوا و مدعای اصلی کتاب

گرچه در نقد یک کتاب شاید گزارش تفصیلی محتوای کتاب ضرورتی نداشته باشد و غالباً صرف گزارش مواضع محل نقد اکتفا می کند اما در این مقاله ما از دو جهت ناگزیریم که محتوای اصلی کتاب را با تفصیل بیشتری گزارش دهیم. جهت اول زبان دشوار و تحلیل‌های بدیع و عمیق نویسنده است که چنان کتاب را فنی و دشوار می کند که مشخص کردن سیر مباحث کتاب و مدعاهای اصلی نویسنده هم برای فهم کتاب بسیار راه‌گشاست و جهت دوم اینکه با توجه به همین مشکل اخیر نقد محتوایی این کتاب بدون بیان محتوا و مدعای آن میسر نیست. با توجه به آنچه گفته شد در ادامه سعی می شود محتوای اصلی کتاب تبیین گردد.

عنوان کتاب به خوبی بیانگر مدعایی است که مرحوم فلاطوری در این کتاب در صدد اثبات و پیگیری آن است. یعنی این مدعا که فلسفه یونانی در مواجهه با اندیشه اسلامی دگرگونی بنیادی پیدا کرده و فلسفه اسلامی، صرف ترجمه و یا تفسیر فلسفه یونانی نیست. اما زبان کتاب چنان فنی و مملو از پاراگرافها و پاورقی های زبان شناسانه است، که فهم مصادیق این مدعا و استدلال ها و سیر مباحث اصلی کتاب آسان نیست. به گونه ای که

حتی خوانندگانی که کار ایشان مطالعه متون فلسفه اسلامی است هم نیاز دارند که گاهی یک پاراگراف یا چند صفحه را چندین بار بخوانند.

نویسنده کتاب معتقد است که فلسفه اسلامی حاصل برخورد دو جهان‌بینی از اساس متفاوت، یعنی جهان‌بینی حاکم بر فلسفه و علوم یونانی و جهان‌بینی قرآنی است. و آنچه از برخورد این دو جهان‌بینی به وجود آمده، فلسفه‌ای است که اگرچه در صورت بیش‌تر یونانی است ولی در محتوا عمدتاً قرآنی است. به عبارت دقیق‌تر، این فلسفه دیگر نه یونانی صرف است و نه قرآنی صرف و نه آمیزه و یا التقاطی از آن دو، بلکه یک جریان فکری مستقل و ویژه‌ای است که از برآیند آن دو به وجود آمده است و شایسته است که یک مکتب فلسفی مستقل به نام فلسفه اسلامی نامیده شود.^۱ دلیل مرحوم فلاطوری بر مستقل بودن این فلسفه این است که از دیدگاه ایشان اختلاف‌های فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی موردی و بدون انسجام نیستند بلکه بررسی موارد متعدد اختلاف بین این دو مکتب نشان می‌دهد که این اختلاف‌ها تصادفی نبوده و در جهتی معین رخ داده‌اند که سرانجام به سلسله‌ای از تغییرات اصولی در فلسفه یونانی منجر شده‌اند. این اختلاف‌ها ضامن استقلال نسبی فلسفه اسلامی و وحدت آن می‌باشند.

نویسنده سعی دارد که نشان دهد این استقلال برخاسته از مهمترین مرجع فکر اسلامی (یعنی قرآن) است و در صفحه ۷۰ کتاب تاکید می‌کند که بهترین منبع و معیار برای فهم تفاوت‌های اندیشه شرقی و سامی با اندیشه یونانی، قرآن است اما متذکر می‌شود که منظورش توجه به قرآن به مثابه منبع شرع و اندیشه دینی نیست بلکه در این کتاب نه محتوای دینی قرآن بلکه تنها شیوه نگرش قرآن به جهان مرکز توجه قرار می‌گیرد. آن هم تا آنجایی که این نحوه نگرش منشأ تفاوت‌های اصولی فلسفه اسلامی با سرچشمه یونانی آن شده باشد.

نویسنده برای نشان دادن چندی و چگونگی تأثیر گذاری قرآن بر فیلسوفان مسلمان سعی می‌کند که ابتدا جوهره تفکر قرآنی و تفاوت‌های ماهوی آن با نگرش یونانی را به بحث بگذارد و در گام بعد نتیجه می‌گیرد که برای متفکرانی که در این فضای فکری با چنین ویژگی‌هایی تنفس میکردند، فراتر رفتن از شاکله خود و فهم اندیشه یونانی به صورت کاملاً یونانی آن ممکن نبود. لذا آنچه در مواجهه این دو شیوه اندیشه اتفاق افتاد این بود که در این مواجهه بیشترین تغییرها متوجه اندیشه یونانی شد تا ساختار و

مؤلفه‌های اندیشه اسلامی. یعنی در واقع از نظر نویسنده آنچه که در عمل اتفاق افتاد این بود که فیلسوفان مسلمان امر یونانی را اسلامی می فهمیدند و این فهم و تفسیر تازه از فلسفه یونانی آنچنان تفاوت‌هایی با اندیشه یونانی دارد که نمی توان این فلسفه را ترجمه و شرح و ادامه فلسفه یونانی دانست. او برای نشان دادن این ادعا سعی می کند که بر ترجمه‌ها و اصطلاحات و مفاهیمی که برای متون فلسفی یونانی وضع شد تمرکز کند که چگونه معادل‌گزارای‌ها، به گونه ای بودند که متضمن اندیشه قرآن بودن تا انتقال دهند تام اندیشه یونانی.

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشته باشیم تا بهتر بتوانیم ایده و مدعای محوری نویسنده را بفهمیم این است که مرحوم فلاطوری در صفحه ۶۰ تا ۶۷ کتاب اصرار مؤکد دارد که این نکته را به اثبات برساند که اگر تفاوت‌هایی بین فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی وجود دارد و فلسفه یونانی در عالم اسلام دستخوش دگرگونی‌های بنیادین شده است، علت و منشأ این دگرگونی‌ها را نباید در نقص و ابهام ترجمه‌های اولیه یا اضافات و تفاسیر ناقلان اسکندرانی و مسیحی دانست. بلکه علت اصلی را باید در اختلاف این دو جهان و حوزه فرهنگی در شیوه اندیشیدن دانست. اما در عین حال نباید آن را به مطالعات مردم‌شناختی و یا مسائل مربوط به تاریخ فرهنگ فرو کاست. بلکه باید هم‌چون یک علت فلسفی و منطقی صرف به آن نگاه کرد.

۲.۳ مبنایی‌ترین و مهم‌ترین مصادیق اختلاف فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی

نویسنده کتاب در صفحه ۶۸ تصریح می کند که مهمترین مفاهیم و مباحثی که استقلال و تفاوت فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی را در آنها می توان جستجو نمود (مفاهیمی که به ظاهر تعاریفی مشابه در سنت فلسفه اسلامی دارند اما دقت در آنها نشان می دهد که این مفاهیم در درون سنت فلسفه اسلامی به گونه ای متفاوت از آنچه در فلسفه یونانی و به‌طور کلی فلسفه غربی معمول است، به کار گرفته شده اند) عبارتند از: «زمان»، «حرکت»، «صبرورت و شدن» و «علم و آگاهی».

هرچند نویسنده در باب اختلاف فهم‌های ناظر به مفاهیم مذکور به تفصیل بحث می کند اما او معتقد است که ریشه ای ترین موضوع و بحثی که منشأ اختلاف فهم فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی در مفاهیم بالا می شود «پرسش از مبدأ» است و

تصریح می‌کند که برای فهم این اختلافها باید مبنا را پرسشی قرار دهیم که از نظر تاریخی نخستین و از نظر فلسفی اساسی‌ترین پرسش فلسفه یونانی است. یعنی پرسش از مبدا (آرخه). با تحلیل این مفهوم است که می‌توانیم مهمترین مولفه‌های ساختاری اندیشه یونانی را پیدا کنیم. سپس - بخاطر اینکه قرآن یک کتاب فلسفی نیست و نمی‌توان سرنخ و دلیل واضح برای یک تحقیق فلسفی در آن یافت - می‌توانیم متناسب با هر یک از این مولفه‌های به دست آمده، پرسشی در مقابل قرآن نهاده و بکوشیم به پاسخی بی‌طرفانه دست یابیم.

البته نویسنده در صفحه ۶۹ کتاب اشاره می‌کند که هسته اصلی اختلاف فلسفه اسلامی و فکر سامی با اندیشه یونانی در مساله زمان نهفته است. و در کتاب هم در باب مفهوم زمان نسبتاً مفصل بحث می‌شود. اما مباحث و توضیحات نویسنده در بحث زمان نشان می‌دهد که وی علت اختلاف فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی در فهم مفهوم زمان را اختلاف ایشان در مفهوم مبدأ و نحوه پدید آمدن جهان می‌داند.

بنابر آنچه گذشت در واقع مدعای اصلی نویسنده این است که اختلاف اساسی فلسفه اسلامی با فلسفه یونانی به تلقی این دو فلسفه از خدواند یا مبدأ نخستین و نحوه و چگونگی برون ریختن اشیا از او بر می‌گردد. به این صورت که جوهره تفکر یونانی پرسش از مبدا نخستین به عنوان «چه چیزی» است. یعنی پرسش ایشان این است که چه چیزی مبدا نخستین عالم است و به دنبالیک مبدا درون بود هستند که از آنجا جهان هستی بسط پیدا کرده است. کانه از نگاه ایشان هستی مبنای بیرون بود و خالق هستی بخش ندارد. یعنی تلقی یونانی از مبدأ به این صورت است که مبدأ اراده خلقت نکرده بلکه جهان از او سرریز می‌شود و جهان حاصل یک ضرورت غیر ارادی و یک وفور و سرشار شدن است که به صورت تدریجی - نه دفعی و جهشی - تحقق می‌یابد و پیدایش آنی وجود ندارد.

نویسنده معتقد است که نقطه مقابل این تفکر، تفکری است که از قرآن نشأت می‌گیرد و از «چه کسی» پرسش می‌کند نه «چه چیزی» و مبدأ را خالق می‌داند که در خارج از اشیا وجود دارد. یعنی در فلسفه اسلامی مبدأ عالم یک فاعل مرید است و تمام موجودات عالم اولاً از عدم خلق شده‌اند و ثانیاً این امور می‌توانستند در وضعیت عدم مطلق بمانند. یعنی جبری و ضرورتی در پدید آمدن آنها نیست و جهان از طریقیک فرایند دائمی از

مبادی درون جهانی خلق نشده بلکه همه چیز بدون علت و مبدایی درون بود از خالق در طی عملی فارغ از فرایند و بی ارتباط با زمان از حالت عدم به حالت وجود می آیند.

نویسنده در ادامه در صفحات ۱۸۹ تا ۲۱۶ تلاش می کند با تمرکز بر مفهوم مبدا نشان دهد که مفهوم وجود و مفهوم زمان به معنای معهود آن ها در فلسفه یونانی باقی نمانده بلکه به شکل اساسی متحول گردیده است. تمرکز نویسنده در این خصوص بر مفاهیم قرآنی «کون»، «وقت»، «دهر» و «آن» و در مقابل درک یونانی «آرخه»، «آینای»، «آن»، «کینسیس» و «گنسیس» و ارتباط آن با درک زمان است.

نویسنده معتقد است که زمان در اندیشه یونانی امری سامان بخش، بی آغاز و بی انجام است که آنات آن با یکدیگر نسبت تقدم و تأخر دارند و رویدادها و پدیده‌های درون آن چونان حلقه‌های زنجیری به هم پیوسته‌اند، به گونه‌ای که نمی‌توان آنها را به دلخواه جابجا کرد. اما زمان قرآن چونان ظرفی است که ویژگی مکان گونگی دارد و حوادث درون آن به دلخواه (به اراده الهی) جابجا می‌شوند. از نظر نویسنده بر مبنای این زمان نگری، همه مقولات فلسفه یونانی آمده در فلسفه اسلامی، به ویژه علت و معلول، شکل ویژه‌ای به خود می‌گیرند که با صورت یونانی‌شان، بسی متفاوت‌اند.

۴. نقد و نظر

مباحث این بخش ذیل سه عنوان پیگیری خواهد شد: ۱- نقاط قوت و ویژگی های مثبت کتاب ۲- نقد شکلی کتاب ۳- نقد و تحلیل محتوایی کتاب که ناظر به مدعای اصلی و برخی از مدعاهای فرعی کتاب خواهد بود. تمرکز ما بیشتر در این نوع نقد خواهد بود.

۱.۴ ویژگی‌های مثبت و بدیع اثر جامع علوم انسانی

۱. مهمترین و اساسی ترین نقطه قوت کتاب، عمیق و بدیع بودن مباحث و محتوای آن و روش شناسی محققانه کتاب است. از آنجایی که این نقاط قوت در ابتدای مقاله تحت عنوان «چرایی اهمیت کتاب» و در قسمت گزارش محتوای کتاب به تفصیل توضیح داده شده از ذکر دوباره آنها در اینجا اجتناب می شود. ۲- ارائه مباحث زبان شناسانه دقیق در مورد مفاهیم کلیدی و محوری در فلسفه اسلامی و ساختار قرآنی. به عنوان مثال تحلیل مفهوم

تحلیل و نقد کتاب دگرگونی بنیادی فلسفه ... (عباسعلی منصوری) ۳۰۱

صدر و فیض و انبجاس در ص ۳۱-۶۰، تحلیل مفهوم علم در ص ۲۹۸، تحلیل مفهوم حق و باطل در ص ۳۰۳ و تحلیل مفهوم حکمت در ص ۳۱۱ ۳- معرفی کتابهای مفیدی- در پاورقی ها کتاب - که در غرب یا جهان عرب در مورد فلسفه اسلامی و تاریخ آن نوشته شده است. به عنوان مثال پاورقی ص ۱۷، ص ۱۹-۲۱، ص ۶۷ و ۴- از نقاط قوت و حیرت انگیز کتاب کثرت مطالعات نویسنده در حوزه های مرتبط با موضوع است. این کثرت مطالعه در پاورقی ها و معرفی منابع مختلفی یونانی و اسلامی و یا درمباحث قرآن‌شناسی به خوبی مشهود است. این تسلط و کثرت مطالعات نویسنده سبب می شود که خواننده از کنار سخنان بدیع و متفاوت او به راحتی رد نشود و تامل های نویسنده را جدی بگیرد. ۴- کتاب از حیث کثرت منابع و رجوع به منابع دست اول از کیفیت قابل قبولی برخوردار است. نویسنده بخاطر آشنایی با زبان انگلیسی و آلمانی از منابع غیرفارسی و عربی بهره فراوان برده است. پاورقی ها و کتابنامه کتاب به خوبی گویای این مطلب است. ۵- نظم و انسجام فصل ها و بخش های کتاب و پرهیز از طرح مسائل زائد و کم ارتباط با موضوع محوری، نقطه قوت دیگر کتاب است.

۲.۴ نقد شکلی اثر

کتاب فاقد طرح روی جلد است اما رنگ زرد جلد کتاب همراه با فونت سفید و قرمز عنوان کتاب به آن زیبایی بصری نسبتا قابل قبولی بخشیده است. صفحه آرایی کتاب چندان موفق نیست که بیشتر بخاطر پاورقیهای طولانی کتاب است که سبب شده گاه چند صفحه فقط پاورقی باشد و بین متن های کتاب فاصله بیافتد. به عنوان مثال ص ۲۰-۲۳ یا ۴۱-۴۲ یا ص ۲۹۳ فاصله سطرهای کتاب مناسب است و تورفتگی پاراگراف ها و سطرهای اول هر پاراگراف رعایت شده است.

عنوان کتاب گرچه کمی طولانی است اما به خوبی ناظر به محتوا و مقصود و مقصد نویسنده است. عناوین فصل ها نیز به خوبی انتخاب شده و ناظر به محتوای مباحث فصل ها هستند. ترتیب منطقی فصل ها رعایت شده است به گونه ای که واقعا بدون خواندن فصل اول، فهم مطالب فصل دوم و سوم بسیار دشوار است و تقریبا همین نسبت بین سایر فصل ها هم جاری است. اما شاید بهتر بود که بند پنجم فصل سوم (یعنی «درباره امکان وجود فلسفه ای بر شالوده قرآنی») که تقریبا از حیث محتوا از مباحث آن

فصل مستقل بوده و در حکم ضمیمه آن است را به عنوان فصل پنجم طرح می‌کرد و مباحث قسمت موخره (که حدود ۵۲ صفحه است) را که نسبت محتوایی زیادی با آن بند دارد را ذیل آن طرح می‌کرد. ضمن اینکه مباحث موخره نسبت به موضوع محوری کتاب آنقدر اصلی و محوری هستند که از آنها به عنوان موخره یاد نشود.

با توجه به محتوای عمیق و موضوع ابتکاری کتاب و زبان تقریباً پیچیده آن، اقتضا داشت که نویسنده در پایان هر فصل یک نتیجه‌گیری کوتاه ارائه می‌کرد که هم از خطاهای محتمل در فهم مطالب فصل می‌کاست و هم سیر و نسبت مباحث و فصل‌ها را برای خواننده روش‌تر می‌ساخت. ضمن اینکه با این کار خواننده می‌توانست با توجه به مجموع نتیجه‌گیرهای فصل‌های مختلف، درک بهتری از نتیجه و غایت نهایی نویسنده داشته باشد. با توجه به فقدان چنین نتیجه‌گیری‌هایی، شاید بهتر بود مترجم یک مقدمه گزارش‌گونه در باب محتوا و خط سیر کتاب عرضه می‌کرد. این کار کمک شایانی به کاهش سردرگمی خوانندگان می‌کند.

کتاب هنگام ارجاع به آیات قرآن اعراب‌گذاری را رعایت نموده است اما در ارجاع به متون عربی فلاسفه مسلمان از اعراب استفاده نکرده است. این کار هر چند برای محققان حوزه فلسفه اسلامی بخاطر عادت داشتن به خواندن متون بدون اعراب چندان ضرورت ندارد اما برای خوانندگانی که با این متون آشنایی تخصصی ندارند شاید سبب دشواری‌هایی شود.

در باب منابع، این نقد بر کتاب وارد است که بیشترین ارجاع آن به کتاب‌هایی است که در مورد فلسفه اسلامی نوشته شده‌اند و ارجاعات به خود متون فلسفه اسلامی در حدی نیست که از این کتاب انتظار می‌رود.

۳.۴ نقد و تحلیل محتوایی اثر

مهم‌ترین نقد و نقص محتوایی کتاب علاوه بر تمرکز بر اندیشه قرآنی به جای فلسفه اسلامی، ناکافی بودن ادله و عدم توجه کافی به ادله رقیب است. در این قسمت سعی خواهد شد که مصادیق متعدد نقص اخیر بررسی شود. اما لازم است اینجا یادآوری شود که هدف از این نقدها رد قطعی مدعاهای نویسنده نیست بلکه صرفاً نشان دادن این مطلب است که نویسنده آنگونه که باید به ادله و شواهد رقیب توجه نکرده و در متن کتاب

سعی ننموده که پاسخی به این شواهد دهد و یا تفسیری متناسب با نظریه اش از این مفاهیم و عبارات ارائه کند.

۱.۳.۴ منحرف شدن مسیر و مدعای بحث

همچنان که در قسمت گزارش محتوای کتاب گذشت مدعای اصلی نویسنده، اثبات مستقل بودن فلسفه اسلامی و تفاوت های بنیادی داشتن با فلسفه یونانی است. اما آنچه که در کتاب اتفاق می افتد کمتر ناظر به مقایسه فلسفه یونان با فلسفه اسلامی است بلکه بخش زیادی از مباحث ناظر به تفاوت نگرش قرآنی در مقایسه با نگرش یونانی است. یعنی نویسنده در مقام عمل تفکر یونانی را با تفکر قرآنی مقایسه می کند تا با فلسفه اسلامی. در واقع آنچه که نویسنده آن را یک اندیشه مستقل می نامد، فلسفه اسلامی نیست بلکه تلقی قرآن از برخی مفاهیم فلسفی است. به همین جهت ما شاهد هستیم که بخش عمده ای از مباحث کتاب ناظر به تفسیر و تحلیل آیات و مفاهیم قرآن است و کمتر شاهد هستیم که نویسنده به متون فلسفه اسلامی ارجاع دهد. به عنوان مثال تمام مباحث فصل اول همچنان که از عنوان آن پیداست ناظر به تفاوت های ساختار اندیشه یونانی با ساختار اندیشه قرآنی است. و تمام مباحث فصل دوم در باب تلقی قرآن از مفهوم زمان است. و یا در بخش مؤخره اکثر مباحث ناظر به مقایسه مفهوم علم در اندیشه یونانی و ساختار قرآنی است

۲.۳.۴ تأویل گرایی به جای استدلال گرایی

سبک نوشتاری نویسنده در کتاب به گونه ای است که خواننده بعد از خواندن هر بخش احساس دوگانه ای دارد. از یک طرف احساس می کند که کتاب مطالب مهم و قابل توجهی برای گفتن دارد و از طرف دیگر احساس می کند که مطالب کتاب، مدعاهایی هستند که گرچه شواهدی دال بر اثبات آنها ارائه شده اما همچنان نیازمند ادله قوی تری هستند. چنین است که خواننده احساس می کند نه می تواند مطالب و مباحث کتاب را بپذیرد و نه می تواند آنها را رد کند و در یک تحریر همراه با طلب باقی می ماند. از این جهت سبک نوشتاری مرحوم فلاطوری یادآور نوشته های هانری کربن است.

شاید بتوان علت اصلی این امر را - علاوه بر بدیع بودن مدعاها - این بدانیم که نویسنده به روش تاویل و نگرش درونی و باطنی تعلق خاطر دارد. این مطلب هم در سبک قلم و نوع تحلیل‌های نویسنده مشهود است و هم نویسنده در صفحه ۶۵ کتاب بر آن صحنه گذاشته و تصریح می‌کند که فکر سامی با فکر یونانی و غربی کاملاً متفاوت است. و روح و معنای فلسفه ورزیدن و درک روح غربی از مفاهیم با درک ما از مفاهیم اساسی بسیار بیگانه است. یا اینکه در صفحه ۲۸۳ در ضمن توضیح مفهوم تاویل تصریح می‌کند که تاویل از همان آغاز پذیرش فلسفه یونانی و به ویژه در فرآیند اسلامی کردن آن سهم مهمی ایفا نموده است.

۳.۳.۴ نحوه پدید آمدن عالم از مبدأ: نظریه فیض یا نظریه خلق

هم‌چنان که اشاره شد نویسنده یکی از تفاوت‌های بنیادی میان فلسفه اسلامی و فلسفه یونان را مساله کیفیت صدور و پدید آمدن موجودات از مبدأ نخستین می‌داند و معتقد است که فلسفه یونانی قائل به نظریه فیض است به این معنا که جهان از مبدأ سرریز می‌شود و جهان حاصل یک ضرورت و یک وفور و سرشار شدن است. و فلسفه اسلامی قائل به نظریه خلق است به این معنا که مبدأ عالم یک فاعل مرید است و تمام موجودات عالم را از عدم خلق کرده و امور می‌توانستند در وضعیت عدم مطلق بمانند و ضرورتی در پدید آمدن آنها درکار نیست.

گرچه شواهدی دال بر مدعای نویسنده در متون فلسفه اسلامی وجود دارد. از جمله این‌که خدا را فاعل مرید می‌دانند (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۳ و ملاصدرا، ۱۳۵۴: ۱۳۵ و...) اما شواهدی دال بر پذیرش نظریه فیض در عبارات فلاسفه مسلمان نیز وجود دارد که ظاهر عبارات به گونه‌ای است که همان معنای یونانی کلمه را تداعی می‌کند. نویسنده می‌بایست ضمن ذکر این شواهد توضیح می‌داد که چرا از نظر او این شواهد دلالت بر فیض به معنای یونانی کلمه ندارند.

از جمله این شواهد ادبیات و ساختار بیانی فلاسفه مسلمان در مساله نحوه صدور موجودات از خداوند است که بیشتر از اینکه با نظریه خلق و آفرینش سازگار باشد با نظریه فیضان سازگار است و تمام تلاش ایشان متمرکز است بر تحلیل و توضیح نحوه برون‌ریختن اشیا از خداوند نه تحلیل نحوه آفرینش.

شاهد دیگر اینکه همچنان که در ادامه اشاره خواهد شد فلاسفه مسلمان قائل به قدم عالم بوده و از مخالفان سر سخت نظریه حدوث زمانی عالم هستند. قدیم دانستن عالم به این معناست که ایشان نظریه خلق از عدم را که لازمه نظریه خلق و آفرینش است را نمی‌پذیرند.

اما شاید بتوان گفت مهمترین شاهد که نشان از پذیرش نظریه فیض از جانب فلاسفه مسلمان را دارد، تحلیل فلاسفه مسلمان در بحث عنایت و نحوه فاعلیت و غایت فعل الهی است که با نظریه فیض سازگارتر است. اگر در تحلیلی و تصویر سازی که ایشان از عنایت و فاعلیت الهی ارائه می دهند دقت کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که کانه ایشان عملاً بین خدا و جهان بینویتی نمی بینند و جهان را همان ظهور خداوند می بینند. چه آن‌که فلاسفه مسلمان قاطعانه نظریه فاعل با قصد بودن خداوند که با نظریه خلق و آفرینش سازگاری دارد را رد می کنند. یعنی این تصویر که خداوند را به عنوان موجودی فرض کنیم که بیرون از جهان بوده و جهان بیرون از اوست و ناگهان اراده می کند که یک دیگری را به نام جهان خلق کند را تصویری نادرست می دانند. و در عوض معتقدند خداوند اراده و غایت زائد بر ذات ندارد. در تفسیر این نظریه « یعنی نفی اراده زائد بر ذات » و نحوه فاعلیت و عنایت الهی سه نظریه مشهور در میان فلاسفه مسلمان وجود دارد - که دقت در خروجی آنها یعنی از حیث نحوه صدور عالم نشان از این دارد که اساس نظریه ایشان یکی است و اختلاف فقط در تفسیر نحوه علم خداوند به ذات خودش است - که عبارتند از: ۱- نظریه فاعل بالعنایه از ابن سینا ۲- نظریه فاعل بالرضا از سهروردی ۳- نظریه فاعل بالتجلی از ملاصدر (ملاصدر، ۱۹۸۱: ج ۲، ۲۲۱-۲۲۶ و ۱۳۶۱: ۳۳۰ و ابن سینا ۱۳۷۵: ۱۱۳ و سبزواری، ۱۳۷۹: ج ۲/ ۴۰۵-۴۲۰) در هر سه نظریه نحوه فاعلیت خداوند این‌گونه تفسیر می شود که خداوند چون به ذات خود علم دارد به نظام هستی و مراتب آن علم دارد و چون علم او فعلی است با نظر کردن در ذات خود ماسوی الله پدید می آیند. کانه ماسوی الله یا عالم ممکنات به معنای حقیقی کلمه غیر او نیستند و علم خدا به ممکنات همان علم خدا به ذات خودش است.

۴.۳.۴ خلق از عدم

نویسنده در صفحه ۹۲ و در مباحث صفحه ۲۰۱-۲۱۳ یکی از تفاوت های فلسفه اسلامی بالتبع پیروی از اندیشه قرآنی با فلسفه یونانی را اعتقاد به خلق از عدم می داند. این مدعا

درحالی است که صراحت فلاسفه مسلمان بر خلاف مدعای نویسنده است و فلاسفه مسلمان تصریح دارند که خلق از عدم محال است. به عنوان مثال ابن سینا در کتاب نجات در بحث مبادی اجسام طبیعی تصریح می‌کند که مبادی مقارن اجسام حادثه سه چیز است: ماده، صورت و عدم. بعد در توضیح عدم متذکر می‌شود که مرادش از عدم، عدم مقارن با قوه است زیرا عدم مطلق مبدا وجود قرار نمی‌گیرد. (ابن سینا، ۱۳۷۹: ۱۹۶)

شاهد دیگر سخن ابن سینا است که ضمن دفاع از قدیم بودن عالم، ضروری و ازلی بودن وجود عالم را اثبات می‌کند با این استدلال که چون واجب الوجود بالذات واجب الوجود در جمیع صفات است پس مسبوق بودن عالم به عدم باطل است. زیرا شرایط صدور عالم برای او همیشه فراهم است. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ص ۱۳۷) شاهد دیگر مخالفت فلاسفه مسلمان با نظریه حدوث زمانی و اعتقاد ایشان به قدم زمانی عالم (سهروردی، ۱۳۷۳: ۱۳۷ و رازی، ۱۳۷۱: ۳۸ و ملاصدرا، ۱۹۸۱: ج ۳/ ۲۴۴ و ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۰۳ و شیرازی، ۱۳۶۹: ۵۰۷ و بغدادی، ۱۳۷۳: ج ۴۱/۳) است که دال بر اعتقاد ایشان به محال بودن خلق از عدم است. زیرا می‌دانیم که حدوث زمانی به معنای مسبوق شیء به عدم است. حتی خواجه در شرح اشارات ادعا می‌کند که حکما بر غیر مسبوق بودن عالم به عدم اجماع دارند. (طوسی، ۱۳۷۵: ج ۳/ ۱۲۹)

۵.۳.۴ ضروری بودن یا نبودن جهان هستی

نویسنده معتقد است که در فلسفه اسلامی به تبع اندیشه قرآنی پدیده‌های عالم می‌توانستند در وضعیت عدم مطلق بمانند. یعنی جبری و ضرورتی در پدید آمدن آنها نیست. این سخن دو پهلو است و نیازمند تفسیر و تفصیل. گرچه فلاسفه مسلمان ماسویالله را ذاتا ممکن الوجود می‌دانند اما در مقام تحقق آنها را واجب بالغیر می‌دانند و اعتقاد ایشان به قدیم بودن عالم موید ضروری بودن جهان است.

همچنان که اشاره شد فلاسفه مسلمان قائل به قدم عالم بوده و از مخالفان سرسخت نظریه حدوث زمانی عالم هستند، قدیم دانستن عالم به این معناست که ایشان نظریه خلق از عدم را که متناسب با نظریه خلق و آفرینش است را نمی‌پذیرند. بنابر نظریه قدیم بودن عالم، گرچه ممکن است برخی از اجزای جهان در وضعیت عدم مطلق و ابدی بمانند اما ممکن نیست کل هستی در این وضعیت بماند کانه ضرورتی در خلق کل هستی هست زیرا

شرایط لازم برای پدید آمدن عالم - منظور عالم جسمانی نیست - همیشه فراهم است و الا لازم می آید مبدأ جهان یا قادر مطلق نباشد، یا عالم مطلق نباشد و یا فیاض علی الاطلاق نباشد.

ابن سینا در کتاب مبدا و معاد در بحثی در باب ترادف مفهومی صفات الهی بر وجوب صدور عالم از خدواند تصریح می کند. اصل عبارت وی چنین است: و أمّا الحیاء علی الاطلاق و العلم علی الاطلاق و الارادة علی الاطلاق فلیست واحده المفهوم، و لكن المطلقات متوهمة و الموجودات غیر مطلقه، بل لكل ما یجوز أن یکون له. و إنما کلامنا فی أمره و العلم و القدره التي یجوز أن یوصف بها الواجب الوجود، و إذا کان كذلك کان وجود لوازمه الصادرة عنه هو وجوب وجودها، و أيضا هو علمه بوجوب وجودها. (ابن سینا، ۱۳۶۳: ۱۹)

ابن سینا در آخر نمط پنجم اشارات بحثی را تحت عنوان «أوهام و تنبیهات فی بیان المذاهب فی وجوب أعیان الموجودات» طرح می کند و مفصل نظر متکلمانی که معتقدند که خدواند صاحب اراده متجدد بوده و در زمانی خاص اراده خلق کرده است را رد می کند. سپس از نظریه حکما دفاع می کند که معتقد بودن که چون واجب الوجود بالذات واجب الوجود در جمیع صفات است پس مسبوق بودن عالم به عدم باطل است و ضمن دفاع از قدیم بودن عالم، ضرورت وجود عالم را اثبات می کند. (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۳۷)

۶.۳.۴ عدم توجه به تنوع مکاتب فلسفی یونان

نوع بیان نویسنده در مورد فلسفه یونان به گونه ای است که خواننده احساس می کند ایشان تفاوت ها و تنوع های موجود در فلسفه یونان را جدی نگرفته و به آن به مثابه یک جهان بینی واحد می نگرد. به عنوان مثال همچنان که در بخش گزارش محتوایی کتاب شاهد بودیم، نویسنده معتقد است که در فلسفه یونانی مبدا جهان یک امر درون بود است. این مدعا با این کلیت محل تامل است زیرا اگرچه در مورد برخی از فلاسفه یونانی خصوصا فلاسفه پیشاسقراطی این سخن صدق کند اما حد اقل قطعی گفتن این سخن در مورد افلاطون دشوار است. زیرا در کتاب های ایشان شواهدی قابل توجهی وجود دارد که دال بر این است که ایشان مبدا را به عنوان علت نخستین بیرون از هستی می دانستند. به عنوان مثال افلاطون مبدا را بالاترین وجود و علت همه موجودات می داند.

(افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۰۵۹) و یا از اینکه خدا به عنوان آفریننده جهان یاد می‌کند (افلاطون، ۱۳۸۰: ۱۷۲۷)

و یا این که در جمهوری خدا را صانع حقیقت هر چیز معرفی می‌کند (افلاطون، ۱۳۷۴: ۵۵۷) و یا اینکه افلاطون در تیمائوس علت سازنده جهان را یکی از علل چهارگانه نمی‌داند و علت اصلی را خارج از این علل چهارگانه می‌داند. (افلاطون، ۱۳۵۱: ۶۶) و از او به عنوان سازنده و نظم دهند جهان - البته نه از عدم - یاد می‌کند. (افلاطون، ۱۳۵۱: ۱۱۰) این سنخ از شواهد در نوشته های افلاطون به قدری است که کاپلستون روایت ارسطو از اعتقاد افلاطون به مادی یا صوری بودن مبدا نخستین را نقد کرده و تصریح می‌کند که مفهوم دمیورژ در تیماپوس افلاطون همان علت فاعلی است. (کاپلستون، ۱۳۷۵: ج ۱/۳۳۴)

۵. نتیجه گیری

کتاب مرحوم فلاطوری در باب مقایسه فلسفه اسلامی و فلسفه یونانی آنقدر از حیث محتوا بدیع و در عین حال عمیق است که می‌توان ادعا نمود این کتاب جزء منابع دست اول در این موضوع است. نویسنده سعی نموده از شعار دادن و طرح مباحث حاشیه ای پرهیز کند و در قالب مسائل مصادیق مشخصی مدعای خود - یعنی دگرگون شدن فلسفه یونانی در مواجهه با فلسفه اسلامی - را پیگیری کند. کتاب سرنخ ها و ایده های بسیار خوبی را مطرح کرده که می‌تواند آغازی برای تحقیقات بعدی شود. علاوه بر محتوا، روش شناسی محققانه کتاب و نحوه مواجهه نویسنده با متون فلسفه اسلامی دو کارکرد ویژه دیگر این کتاب هستند. کتاب نقاط قوت دیگری نیز دارد که در متن مقاله به آنها اشاره شده است. گرچه کتاب به لحاظ انسجام و ترتیب فصل ها کتاب موفق است اما زبان کتاب چنان فنی و مملو از پاراگرافها و پاورقی های زبان شناسانه است، که فهم مدعاها و استدلال ها و سیر مباحث اصلی کتاب را دشوار می‌سازد. مهمترین نقد و نقص محتوایی کتاب علاوه بر تمرکز بر اندیشه قرآنی به جای فلسفه اسلامی، ناکافی بودن ادله و عدم توجه کافی به ادله رقیب است که در متن مقاله سعی شده است مصادیق متعدد این نقص بررسی شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. لازم است اینجا متذکر شوم که مدعای مرحوم فلاطوری این نیست که سنت فلسفی که در جهان اسلام تحقق عینی و تاریخی یافته است، واقعا اسلامی است به این معنا که مطابق با آموزه های دین اسلام است. زیرا اساسا ایشان اعتقادی به وحدت انگاری دین و فلسفه ندارند و از تفکیک این دو حوزه دفاع می‌کند.

کتاب‌نامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳) *المبدأ و المعاد*، تهران: موسسه مطالعات اسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹) *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵) *الاشارات و التنبيهات*، قم: نشر البلاغ.
- افلاطون (۱۳۸۰) *دوره آثار افلاطون*، ترجمه حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- افلاطون (۱۳۷۴) *جمهور*، ترجمه فواد رحمانی، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- افلاطون (۱۳۵۱) *تمیایوس*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران: خوارزمی.
- بغدادی، ابوالبرکات هبه الله بن ملکا (۱۳۷۳) *المعتبر فی الحکمه*، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- رازی، محمد بن زکریا (۱۳۷۱) *السیره الفلسفیه*، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- سبزواری، ملاحادی (۱۳۷۹) *شرح المنظومه*، تصحیح و تعلیق آیت الله حسن زاده آملی، تهران: ناب.
- سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۷۳) *حکمه الاشراق*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شیرازی، قطب الدین محمود بن مسعود (۱۳۶۹) *دره التاج*، تصحیح محمد مشکوه، تهران: حکمت.
- طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۷۵) *شرح الاشارات و التنبيهات*، قم: نشر البلاغ.
- عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۲) «*آیا فلسفه اسلامی داریم؟*»، معرفت فلسفی، شماره ۱.
- قنبری، امید (۱۳۸۶) *زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی عبد الجواد فلاطوری*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فلاطوری، عبد الجواد (۱۳۹۴) *دگرگونی بنیادی فلسفه یونانی در برخورد با شیوه اندیشه اسلامی*، مترجم: سید محمد باقر تلغری زاده، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵) *تاریخ فلسفه*، ترجمه جلال الدین مجتبوی، تهران: علمی فرهنگی.

۳۱۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال ۲۱، شماره ۱۱، بهمن ۱۴۰۰

مرحبا، محمد عبدالرحمن (۱۳۸۷) « ماهیت فلسفه عربی - اسلامی »، مترجم: عبدالله امینی پور، مجله نقد و نظر، شماره ۵۲.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱) الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، بیروت: داراحیاء التراث

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۵۴) المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

ملاصدرا، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۱) العرشیه، تصحیح غلامحسین آهنی، تهران: مولی.

